

روایت کن چون شید بر او نیندا
فدا از حرکت ذوالجناح از جوالان

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ

هموار جو رخالف چو تیر کون کردید
عسریز فاطمه از اسب بخون کردید

وَسَيِّدُ الْمَرْءِ الْمَرْءِ الْحَسَنِ

نزدواجناح دگر تا استقامت داشت
بشید یار بر جد الطاق داشت

وَسَيِّدُ الْمَرْءِ الْمَرْءِ الْحَسَنِ

شید یاز کاب آن غلام ایجا
برنگار تو خوشید برین افاد

وَسَيِّدُ الْمَرْءِ الْمَرْءِ الْحَسَنِ

بندرت به شاهی خشن در افاد
اگر غلط نخدمش برین افاد



ضمیمه ادبی هنری نشریه منبر

ویژه شب عاشورا



حسین ایستاد تا ساعتی بیاساید از خستگی جنگ. همچنان که ایستاده بود، سنگی بیامد و بر پیشانی او رسید. پس، جامه برداشت که خون را از روی بسترده... تیری تیز، سه شاخه، زهر آلود بیامد و بر سینه او نشست... آن تیر را بگرفت و از پشت بیرون آورد. خون مانند ناودان برجست. دست بر آن زخم گذاشت. چون پر شد، سوی آسمان پاشید. یک قطره از آن برنگشت و سرخی در آسمان دیده نشده بود تا آنگاه

هفتاد و دو زخم بر تن حسین آمد. تیر بر تنش مانند خار بود بر تن خاریشت... چون زخم بر پیکرش بسیار شد، صالح ابن وهب نیزه بر تهیگاه (جایی بین شکم و پهلوی) او زد. حسین از اسب به زمین افتاد. «... به گونه‌ی راست. گفت: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله افتاد و برخاست... حسین افتان و خیزان بود. به مشقت برمی‌خاست، باز می‌افتاد

مدتی گذشت

مردم از کشتن حسین پرهیز می‌کردند و هر کدام این کار به دیگری حواله می‌کرد. پس شمر ابن ذی الجوشن بانگ زد: «مادر تان به عزای شما نشیند! این مرد را چرا منتظر گذاشتید؟». از هر سوی... بروی تاختند

حسین قدح آب خواست. چون نزدیک دهان برد، حصین ابن نمیر تیری بر وی افکند که بر دهانش نشست و آب خون شد. حسین قدح از دست بگذاشت

سنان ابن انس بر او حمله کرد و نیزه بر او زد و خولی ابن یزید، به شتاب از اسب فرود آمد که سرش جدا کند... بر خود بلرزید. شمر گفت: «خدا بازوی تو را سست کند! از چه می‌لرزی؟» و خود فرود آمد...

مردی (خطاب به عمر سعد) فریاد زد: «مژده که اینک شمر حسین... را می‌کشد

شریبتی آب می‌خواست. مردی (!) گفت: آب نخواهی نوشید تا به... جهنم روی و از آب آنجا بنوشی

... شمر سر حسین را جدا کرد و به خولی سپرد

سنان نیزه بر پشت حسین زد که از سینه‌ی بی کینه اش سر زد... چون نیزه را بیرون کشید، روح حسین به اعلی علین رسید و جمعه بود، دهم محرم سال شصت و یکم، ما بین نماز ظهر و عصر. و حسین پنجاه و هشت سال داشت



وصیت الحسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْخَنْفِيَّةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. أَنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مَفْسَدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأِصْلَامِ فِي أَمَةٍ جَدِّي (ص) أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا صِرْتِي حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَبِحُكْمِ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَهَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

این است آنچه حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام برای برادرش محمد مشهور به ابن حنفیه وصیت کرده است:

حسین بن علی گواهی می‌دهد: خدایی جز الله وجود ندارد؛ یکی است و شریکی ندارد و به‌راستی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خداست حقیقت را از جانب حق آورد و همانا بهشت و جهنم حقیقت هستند و قیامت خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست و خداوند هر کسی را که در قیام باشد زنده خواهد کرد و همانا من برای سرکشی و خود پسندی و تکبر و فساد کردن و ظلم نمودن قیام نکردم. همانا من برای اصلاح کارها در میان امت جدم قیام کردم و می‌خواهم به نیکی امر و از بدی نهی کنم و مطابق سیره جدم، و پدرم، علی بن ابی طالب علیهم السلام رفتار می‌نمایم. پس هر کس که مرا به جهت اینکه حق میگویم قبول کند رسول خدا

همانا خداوند به حق سزاوارتر است و کسی که دست رد به سینه من بگذارد، من صبر می‌کنم تا خدا که بهترین

حکم‌کنندگان است بین من و آن قوم داوری نماید. ای برادر من این وصیت من است به تو. توفیق من جز با خدا

نیست من به خدا توکل می‌کنم و بسوی او توبه می‌نمایم

و سلام بر تو و بر هر که از هدایت تبعیت کند و هیچ نیرویی نیست مگر به خدای والای بزرگ.



صاحب امتیاز: هیأت الزهراء (ع) مدیر مسئول: میلاد خادمی سردبیر: علی محترم

@AzzahraaMaktubat

باتشکر از علی شهبازی



میراث مرثیه

آمدنم به تهران مصادف بود با ترور حسنعلی منصور. به گمانم می‌شود حوالی سال 44. گذشت و ایام محرم فرارسید. اولین هیئتی که در تهران به آن پا گذاشتم، هیئت «لرزاده» در نزدیکی بازار بود. روز هشتم هنگام بازگشت، با یک دسته‌ی عزاداری مواجه شدم. مداح دسته، رفت روی چهارپایه و شروع کرد به خواندن. در این بین، اتفاقی افتاد که برایم عجیب بود. پای چهارپایه، یکی کاغذوقلم‌به‌دست ایستاده‌بود، و اشعاری که فی‌المجلس به ذهن نوحه‌خوان می‌آمد را یادداشت می‌کرد. اسم هیئت «نوباوگان قنات‌آباد» بود و نوحه‌خوان را «حاج اکبر ناظم» می‌خواندند. قنات‌آباد از محله‌های قدیمی تهران بود. هیئت نوباوگان، به دست عده‌ای از بچه‌های قدونیم‌قد تأسیس شده‌بود و به همین خاطر نوباوگان قنات‌آباد نام داشت. اما حکایت حاج اکبر؛ صدای ویژه‌ای نداشت. در ابتدا، کار او در هیئت نه نوحه‌خوانی، بلکه حفظ نظم و ترتیب دسته‌ها بوده و به همین علت به او ناظم می‌گفتند. گفتم که صدای ویژه‌ای نداشت؛ سوادى هم برای شاعری نیاندوخته‌بود. بنابراین، علت این که نوحه‌ها و اشعار او مثل مته‌ای، از زمان و مکان عبور کرده و به قلب همه رسوخ می‌کنند را باید در جای دیگری جست. به قنات‌آباد بازخواهم گشت، اما در روز تاسوعا به دسته‌ی عظیم دیگری مواجه شدم که سادات در آن حضور پررنگی داشتند. هیئت «حسینییه‌ی بنی‌فاطمه» که در سرچشمه قرار داشت. بعدها از مداح هیئت، حاج سید عباس زری‌باف شنیدم که: «پس از تأسیس هیئت، به همراه مؤسس‌ها در فکر نام‌گذاری حسینییه بودیم. به نتیجه‌ای نرسیدیم. یکی از آقایان گفت: از اولین کسی که از در وارد شود می‌پرسیم. هر چه او گفت، همان! پس از مدتی، سیدی جلیل‌القدر وارد شده و فرمودند: شما که همه از سادات هستید، اسم حسینییه را بگذارید «بنی‌فاطمه». بعد از این که ایشان رفتند، دوهزاری‌مان افتاد که ما ایشان را نمی‌شناختیم و موضوع را با ایشان مطرح نکرده‌بودیم...» حاج اکبر هم از این قضایا کم ندارد. شاید معروف‌ترین‌شان، قضیه‌ی روز تاسوعا باشد. حاج اکبر فرزند کوچکی داشتند. مصادف با یک روز تاسوعا، این فرزند در خانه از دنیا می‌رود. مطابق معمول، حاج اکبر مشغول نوحه‌خوانی روز تاسوعا در بازار بود، که این خبر را برای او آوردند. علی‌رغم شدّت مصیبت، مجلس را ادامه داد و خطاب به حضرت عباس عرضه داشت: «آقا جان، از من نوحه‌خوانی بر می‌آید و از شما مرده زنده کردن!» وقتی به خانه برگشت، فرزند مہتایی استقبال از پدر بود... به هر حال، رفته‌رفته من شدم پای ثابت هیئت نوباوگان تا به امروز. به انقلاب که نزدیک شدیم، هیئت در جریانات نهضت نقش محوری پیدا کرد. خب رسانه دست حکومت بود، و بدنه‌ی اصلی انقلاب در جامعه، مؤمنین بودند. این دو گزاره کنار هم، امام (رضوان‌الله‌علیه) را به استفاده از ظرفیت هیئت مذهبی به عنوان رسانه رهنمون ساخت. برای رساندن پیام‌ها به مردم، ترویج انقلاب در شهر تهران، امام با نمایندگان سه هیئت صحبت کردند که یکی از این هیئات، هیئت نوباوگان بود

هنوز هم اگر به خیابان مولوی سری بزنید، بازارچه‌ی قنات‌آباد و هیئت نوباوگان را خواهید یافت. بچه‌های آن روز دیگر پیر شده‌اند، ولی هنوز پای چهارپایه خوب گریه می‌کنند. روزهای اربعین که مراسم بازار رخت می‌بندد، پیرمردها در آغوش هم به سختی اشک می‌ریزند. سال بعد، یکی‌دو نفرشان از کنار ارباب در مجلس شرکت می‌کنند. آن‌چه که حاج اکبر ناظم و نوحه‌هایش را ماندگار، و چهارپایه‌ی بی‌تکلف هیئت را مقدّس می‌کند، اخلاص برای سیدالشهدا علیه‌السلام است

میرزا صالح

استقامت جمعی مومنین، استقامتی است رو به جلو با بارگذاری اهداف جدید. اهداف جدیدی که اصلا مدنظر ما نبوده‌اند، ولی خدا لطف می‌کند و با نشان دادن حجت‌های جدید، بارگذاری هدف‌های جدید را شروع می‌کند تا به آن افق‌های بلند برسیم. به تماشای جنگ بدر و صلح حدیبیه می‌رویم

صحنه‌آرایی برای جنگ

در سوره انفال، در مورد شروع جنگ بدر می‌گوید: «إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالْكَوْبُ أَسْفَلُ مِنْكُمْ» «صحنه‌ای که خدا ترتیب داده این بود که مسلمانان در بالا، یک کاروان تجاری در نزدیکی و یک اسکورت نظامی کاروان تجاری پایین و دورتر بودند. خدا طوری صحنه‌گردانی کرد که این‌ها وارد یک درگیری با کاروان تجاری شوند. ” وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافِئُمْ فِي الْمِيعَادِ“ اگر با هم وعده می‌گذاشتید که به جنگ بروید، اختلاف می‌کردید. کسی حاضر نبود برود با آن اسکورت نظامی بجنگد. ولی خدا می‌خواست اتفاقی بیفتد. می‌گوید ” لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُيْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ“. خدا می‌خواهد احقاق حق کند، باطل را ابطال کند، گل یا پوچ بازی کردید؟ خب یکی پوچ است، فقط باید ابطال شود، یعنی باید دستش را باز کرد که ببینی در دستش چیزی نیست. سوره انفال دقیقا این را می‌گوید، می‌گوید کاری می‌کنیم که مشت طرف باطل باز شود. کاری می‌کنیم که شما بفهمید که آمریکا تا وقتی قوی‌است که درگیر نشود. وقتی که با جریان حق درگیر شود، اصلا قوی نیست. مشتش باز می‌شود. این راهبرد است که به پیامبر می‌گوید ” يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ“. تحریک کن که مومنین بجنگند. ” لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْتَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْتَةٍ “ می‌خواهم حجت را تمام بکنم تا افراد پس از دیدن بینه‌های روشن را دیدند، هلاک شوند. نگویند ما نمی‌دانستیم و در محاسبات در نمی‌آید و معلوم نیست. راست می‌گویند تا بینه‌ها نشان داده‌نشود چه توقعی از ملت داشته باشیم که ای ملت، وعده‌های خدا را باور کنید. خیر! باید این پهباد را می‌زدند، آمریکا تشکر می‌کرد که دست شما درد نکند که آن یکی را نزدی، باید این اتفاق بیفتد. تا ”

به سوی قلّه

چکیده سخنرانی شب هشتم محرم

” لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْتَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْتَةٍ “

پیروز صلح

ماجرای صلح حدیبیه این طور بود که به فرمان خدا، پیغمبر و یاران ایشان بدون آرایش نظامی عازم حج شدند. در آن شرایط رفتن به حج مساوی بود با رفتن در دهان دشمن. این کار عملا هویت آن جا را به هم می‌زد. مثل این است که -بلا تشبیه- بگوییم با سپاه قدس می‌خواهیم برویم آمریکا برج آزادی را !ببینیم به منطقه حدیبیه رسیدند. خبر به قریش رسید. گفتند این‌ها که خودشان آمده‌اند و آرایش نظامی هم ندارند، پس وقت خوبی برای جنگ و از بین بردنشان است. خبر به پیغمبر رسید که این‌ها چه تصمیمی دارند. پیغمبر خدا زیر یک درختی یک بیعتی بستند که به بیعت رضوان معروف شد: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ (بخشی از آیه ۱۸ سوره فتح) یاران پیغمبر که از



تصمیم قریش باخبر شدند، بیعت کردند. چه بیعتی؟! عهد بستند تا آخرین قطره خون می‌مانیم تا کار بر ما تمام شود. خبر بیعت به لشکر قریش می‌رسد که بجایید که این‌ها با پیغمبر پیمان بستند. وقتی این خبر پخش می‌شود، خود قریش دوان دوان برای صلح می‌آیند! {لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ

الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ...}{خداوند آرامشی به این ها داد {وَأَتَاهُمُ فَتْحًا قَرِيبًا} و یک فتح نزدیک هم خدا به عنوان پاداش روی این آرامش گذاشت که همان فتح مکه بود

ببینید کاری کردند مگر این‌ها؟ اصلا درگیری صورت گرفت مگر اینجا؟ خیر! فقط دلبر بودند و باروحیه. نخبان جامعه دقت کنند. یک گروهی که دارد برای فتح دماوند حرکت می‌کند، کافیست بهشان بگویند با این تجهیزات نمی‌توانید برسید. روحیه‌شان فرو می‌ریزد. بعضی دیگر مدام قلّه را نشان می‌دهند که پس کی می‌رسیم؟ وقتی مرتبا به قلّه چشم دوختی، حس می‌کنی فاصله‌ات با قلّه کم نشده. اصلا احساس می‌کنی سرچایت ایستاده‌ای. در این لحظات باید به عقب نگاه کرد که چقدر از نقطه شروع فاصله گرفته ایم! آقا عقب را هم نگاه کنید. ببینید در عزت کجا بوده‌ایم، دراستقلال کجا بوده‌ایم. انصاف بدهید و به همین لحاظ روحیه بدهید به خودتان. الان همان آمریکایی‌هایی که ،روزگاری می‌خواستند کار ما را یک‌سره کنند !خودشان دنبال مذاکره اند

حرف‌های ناحساب

قرآن درمورد کسانی که در برابر خطی که خدا و رسول نشان می‌دهند، خط دیگری نشان می‌دهند و برای خودشان تز می‌دهند تعبیر منحصر به فردی دارد به نام «ولیجه». معنایش چیست؟ ولیجه از ولوج می‌آید، یعنی یک چیزی در چیز دیگری رفتن. قرآن می‌گوید ” أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رِشُولَه وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً “ فکر می‌کنید همینجوری رهایتان می‌کنیم، درحالی که هنوز مجاهدین شما در نیامده باشند، مجاهدینی که برای خودشان غیر از خدا و رسول و مؤمنینی که در خط رسول حرکت می‌کنند، ولیجه انتخاب نکردند. نکته این است که با این ولیجه‌ها روحیات امت‌ها می‌پاشد مثل همان گروهی که کوه‌نوردی می‌کرد. هر کسی روحیه ملت را خراب کند مثل این که بگوید مبارزه نمی‌کنیم، برای چه مبارزه کنیم؟ این دارد جریان شیطان را نمایندگی می‌کند

غلامرضا قاسمی

چشم امیدم به شما، کی چومنی لایق توست؟
گر تو وساطتت بکنی، ظلم برافکن برود

هر که شدّت حلقه‌ی در، زود برد حقّه زر،
!خاصه که در باز کنی، دست به مخزن برود

سید نوریا طهرانی

چی شد هیاتی شدم؟

هیات و محرم برای هرکس یک رنگ و بویی دارد. هرکس با توجه به روحیاتش ازیک بخش آن بیشتر خوشش می‌آید. اگر دقیق تر بخواهیم نگاه کنیم، امام حسین حب یک قسمت از مجالسش را بیشتر از سایر بخش ها بردل آن ها انداخته است. یکی از روضه ها بیشتر لذت می برد، دیگری مداحی و سینه زنی اش را بیشتر دوست دارد، یک نفر نوای زیارت عاشورا او را بیشتر به صاحب مجلس نزدیک می کند و در نهایت هم یکی مثل من از فعالیت و خدمت به اهل روضه اش حظ می برد

بچه که بودم مانند همه بچه ها دست در دست پدرم به روضه می رفتم. کنارش می نشستم و هنگام خواندن روضه حاج و واج به دیگران نگاه می کردم؛ این ها چه از حسین دیده اند که این گونه اشک می ریزند. چه میخواهند که برای آن صدای گریه شان، گوش آسمان را کر می کند

امام حسین هم کارش را بلد است. طوری بچه ها را «هیاتی» می کند که انگار قلبشان را به هیات دوخته اند. هرگاه که حرف هیات می آید، به اشتیاق بازی های کودکانه در محوطه هیات، آنها را به هیات می کشاند. کمی بزرگ که شدند آنها را مثل من شیفته خدمت به سایر اهل روضه می کند. سر و دستی است که بچه ها می شکنند برای آن که چه کسی ظرف قند را در دست بگیرد و به دنبال سینی چای حرکت کند

بزرگ تر که میشوی و سرت شلوغ که می شود، باز هم هیات با همین جاذبه اش تو را به سمت خودش می کشد. همین عشق که در درون تو نهالش بزرگ شده و اکنون به نتیجه رسیده. حال میوه این درخت را می بینی. همین اشک ها که بر روی گونه هایت با نام حسین و نواهایی که از بچگی شنیدی میوه همین درخت است. همین است که نوای «بر مشامم می رسد...» با گریه ..های ناگریزش، اتصالت را به آن امام محکم تر می کند

راستش را بخواهی، خستگی برای خدامت معنی ندارد. همین اربعین را ببین. موکب ها تجلی همین جمله هستند. خدمت خالص به زوار امام حسین به انتظار گوشه چشمی از امام و رفع حاجات. درست است که «کل ارض کربلا» اما هرچه نزدیک تر می شوی می بینی که خدمتگزارانش خالص تر میشوند. دلباخته تر از زوار پذیرایی می کند. من که تاکنون ندیدم اما آوازه دل بستنش از دنیا و خدمت در ایام اربعین توسط اهالی کربلا که نیازبه گفتن ندارد. دل آن را حس میکند. از کیلومترها دورتر. کافیست که فقط دلت آماده باشد

نام اربعین را که می بری، دلهای زیادی را می لرزانی. زمزمه هایی زیرلب و فکرهاى در ذهن که بشود امسال ما را بطلبد و راهی شویم. یکی دوهفته ای درس و کار و زندگی را رها کنیم. دل به این دریا بزنیم

سرتان را با باز تکرار حرف هایی که می دانید درد نیاورم. امام حسین فقط برای آن قیام نکرد که ما برایش روضه بگیریم و سینه بزنیم، به اهل روضه اش خدمت کنیم و برای راحتی اش از جان و مال مایه بگذاریم. پیاده در اربعین 1452 عمود را یک به یک بگذارانیم و حاجات را مد نظر قرار دهیم، صدای روضه مان همسایه مریضمان را آزرده خاطر کند، سینی چای مان در خیابان افراد را اذیت کند. خلاصه آن که امام حسین این شور حسینی را ایجاد کرد که به هدف قیامش نزدیک شویم

امر به معروف و نهی از منکر. یعنی چه؟ یعنی بیا و به سمت همه خوبی ها حرکت کن و از همه بدی ها دوری کن و از آن مهم تر، در این مسیر دست دوستانات را هم بگیر و در چارچوب قواعد آن، بقیه را نیز به همین مسیر بکش. چه چیز از این بهتر. باشد که همه ما در مسیر این شعور حسینی حرکت کنیم و به قول شور شور حسینی اش را در نیاوریم

محمد رضا حعفرزاده